

جلسه ۱۲-۷۹

چهارشنبه - ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

به مناسبت بحث سرقفلی بحث واقع شد راجع به حکم هبه سرقفلی و به دنبال حکم خمس سرقفلی و ارث سرقفلی.

اما راجع به حکم هبه سرقفلی دو مشکل وجود داشت: یکی این که مشهور گفتند هبه مختص است به هبه عین که ما عرض کردیم ارتکاز عقلاء فرق نمی گذارد بن هبه عین یا هبه حق، اگر هم شبهه کنیم می تواند انسان به جای هبه حق صلح بکند، صلح بکند حق را، مصالحه نامه بنویسد حق سرقفلی را مصالحه کند به فرزندش مثلا.

شرط دومی که در هبه مطرح بود و آن هم مشکل ایجاد می کرد در سرقفلی، شرط قبض بود که مشهور می گویند در صحت هبه قبض معتبر است. البته در مصادیق قبض اختلاف زیاد است؛ عرض کردم در همان بحث هبه دین که طلبی را که از زید دارید به عمرو می بخشید، به غیر بدهکار، مشهور می گویند قبض آن به قبض مصداق است یعنی عمرو هر وقت رفت طلب شما را وصول کرد از زید آن وقت قبض محقق می شود. آقای صدر در حاشیه منهاج فرمودند قبض عرفا یعنی استیلا، همین که این بدهکار در اختیار شما قرار بگیرد، در اختیار شماى موهوبه قرار بگیرد که هیچ مانعی عرفا از استیفای دین از او نباشد این می شود قبض، بعد فرموده بله، هر وقت شما این پول را از بدهکار گرفتید ما معتقدیم که او به منزله تلف است چون ذمه او تمام می شود، تبدیل می شود به ملکیت عین، شما مالک عین می شوید، این جا دیگر هبه لازمه می شود چون هبه قائما بعینها نیست. ولی قبل از این هم که قبض کنید هبه به همان استیلابی که شما بر این دین پیدا کردید نافذ است، قبضی که در هبه شرط است به نظر مشهور یعنی استیلا نه استلام و گرفتن، این خیلی مهم است.

[سؤال: ... جواب:] ما بعید نمی دانیم قبض به این معنای سختی که آقای سیستانی می گویند نباشد. نظر سخت را بگویم روشن می شود نظر آقای صدر که آقای زنجانی هم ظاهرا قائلند که آسان تر است به نظر می رسد اقرب به نظر عرف باشد. ... بدهکار ابا می کند از ادای دین، او استیلا نیست، قبض محقق نشده است اگر بدهکار اداء نمی کند بدهی را. فرض این است که بدهکار در اختیار من موهوبه است، طلبکار که به من گفت وهبت لک ما اطلبه من زید، آنچه را که من از زید طلب دارد به تو بخشیدم عرف زید که بدهکار به این آفاست تحت استیلابی من است هر وقت بخواهم آن پول را به من می دهد البته بعد از حلول اجل، این عرفا استیلا دارم بر آن.

آقای سیستانی از ایشان سؤال شده که شما چه جور شده که خانه را می بخشد شخصی به دیگری سند به نامش می زند می گویند این قبض محقق شده، پول به حساب کسی می ریزیم که این هم سند

بانكى مى خورد، سند بانكى مى خورد كه وقتى پول به حسابم آمد از نظر سند بانكى من ده مليون در حساب من است و مال من است اين جا مى گوئيد قبض محقق نشده هنوز اين ده مليون باقى است بر ملك صاحب ده مليون، و لذا آخر سال خمسيش رسيد بايد او خمس بدهد و اگر خدائى ناكرده فوت كرد بايد اين ده مليون را به ورثه او برگردانيد چون قبض محقق نشده، ايشان گفتند چون خانه عين شخصى است، قبضش مى تواند با همين سند زدن باشد، اما اين كه هبه كند ده مليون را شخصى به شما اين هبه دين است، چون ده مليونى كه از بانك طلبكار است دارد به شما هبه مى كند نمى رود كه ده مليون بريزد به حساب شما با پول نقد، ده مليون ببرد بانك بگوئيد اين را بريزد به حساب فلانى، او كه مشكلى ندارد قبض محقق مى شود، نه، كارت به كارت مى كند يعنى ده مليونى را كه طلب دارد از بانك به شما مى بخشد يعنى به حساب شما وارد مى كند هبه دين است، به شما هم زنگ مى زند شما هم مى گويى خيلى ممنون، قبول هم مى كنى، ولى قبض هبه دين به قبض مصداقش است شما كه قبض مصداق نكرديد، هنوز آن ده مليونى كه اين آقا از بانك طلبكار بود به كليت خودش باقى است، در حساب شما هم كه ثبت شد هنوز استيفاي دين نشده، بلكه اگر رفتيد اين ده مليون را از بانك گرفتيد آن وقت قبض محقق مى شود.

آقاى سيستانى قبض در مثل دين را اينقدر سخت مى گيرند مى گوئيد به قبض مصداقش است. در عين شخصيه سند زدن را قبول دارند كه قبض است.

ما ممكن است اين اشكال را بكنيم كه قبض بيش از ظهور عرفى در استيلا ندارد، استيلا امر عرفى است، وقتى پول به حساب من ريخته شد عرفا من مستولى هستم بر آن، بيش از اين ظهور ندارد، البته بحث بحث مشكلى است، آسان نيست كه سريع بشود قانع كرد مثل آقاى سيستانى را چون ايشان تشبيه مى كنند اين بانكها را مثلا به يك معتمد محل كه يك دفترى دارد در دفترش نوشته من به زيد ده مليون بدهكارم، مى نويسند بستانكار و بدهكار، در آن صفحه اى كه بدهكارى هايش را مى نويسد مى نويسد ده مليون به زيد بدهكارم، زيد زنگ مى زند به اين معتمد محل مى گوئيد حاج آقا! بى زحمت آن بدهى كه نوشتى به من بدهكارى ده مليون بكنش پنج مليون، اسم عمرو را هم بنويس زير اسم من، بنويس پنج مليون هم به عمرو بدهكارم، آن هم مى گوئيد باشد مى نويسم، عمرو هم تشكر مى كند از زيد كه دستت درد نكند هر وقت ما خواستيم نياز پيدا كرديم به اين پنج مليون اين معتمد محل ابابى ندارد، مى رويم پول را مى دهد، آيا عرفا مى گوئيد كه تحويل داد زيد به عمرو پنج مليون را به صرف اين كه در دفتر اين معتمد محل نوشته شد؟ ايشان ادعايشان اين است كه عرفا نمى گوئيد تحويل داد، چون از قبض تحويل دادن خارجى فهمند. ولى ما به نظرم قبض ظهور عرفيش بيش از استيلا در اختيار داشتن نيست، حالا در آن مورد معتمد محل عرفا تشكيك كنيم در در اختيار بودن اين پنج مليون نسبت به اين عمرو كه موهوبه است، ولى اين بانكها كه عرفا كارت دست خودم است بروم از هر عابربانكى كارت بكمش بالاخره به

تدریج می‌توانم آن پنج ملیون را از حسابم دریافت کنم خود این عرفا استیلا هست، و قبض ظهوری بیش از استیلا ظاهرا ندارد.

[سؤال: ... جواب:] آن‌جا چون می‌گویند قبض عین خارجی است سند که به نام بزنیم و لو خانه را تحویل نداده می‌گوید تا زنده‌ام خودم می‌نشینم در خانه، ایشان حالا ادعایشان این است که آن‌جاها استیلا عرفا پیدا می‌کند سند که به نام این آقا خورد او مستولی است. آن‌جا ایشان تعبیر کرده استیلا. ما می‌گوییم استیلا در همه جا کافی است، در منقول غیر منقول، دین غیر دین.

[سؤال: ... جواب:] اگر خرید بکنید بدهکار می‌شوید به آن فروشگاه، بعد یک نوع حواله‌ای رخ می‌دهد، آن آقایی که این پول را به حساب شما ریخته در واقع حواله می‌دهد و لو با واسطه شما طلبکار شما را به بانک، الان دیگر طلبکار پیدا کردید بعد از خرید این اجناس، حواله می‌شود طلبکار شما به بانک که حواله بر بریء هم با موافقت بریء جایز است تازه این‌جا که حواله داده شده این طلبکار شما به بانک که بدهکار شما نیست ولی بدهکار دوست‌تان هست دیگر بدتر از حواله بر بریء بر موافقت بریء که نیست که آن را هم ایشان می‌گویند اشکال ندارد.

راجع به شرطیت قبض در هبه روایات متعارض بود، روایات را در جلسه قبل خواندیم، سه تا روایت دال بر شرطیت قبض بود در تعلیقه منهاج الصالحین برخی از معاصرین در سند هر سه روایت اشکال کردند، دو تا روایت که صحیح است آوردند بر عدم شرطیت قبض. ما هم برای شرطیت قبض روایت چهارمی می‌خوانیم که او یقینا سندش صحیح است و آن صحیح محمد بن مسلم است در وسائل جلد ۱۹ صفحه ۱۷۸: عن ابی جعفر علیه السلام انه قال فی الرجل یتصدق علی ولد قد ادركوا اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث اگر صدقه بدهد یعنی هبه کند پدری مالش را به فرزندانش که بالغ هستند اگر این‌ها قبض نکنند تا پدر فوت بکند این هبه باطل است و این مال ارث هست، فان تصدق علی من لم یدرک من ولده فهو جائزای نافذ لان والده هو الذی یلی امره، این هم دلیل بر این است که قبض در هبه حداقل هبه به اقربا شرط است، منتها صبی چون ولیش پدرش هست قبض پدر به منزله قبض این صبی تلقی شده.

[سؤال: ... جواب:] تصدق علی ولده یعنی وهب. ... تصدق بر اولاد متعارف نیست قصد قربت باشد، اصلا تصدق آن اصطلاح خاصی است که صدقه به قصد قربت و الا تصدق معنای اعمی دارد، تصدق بر اولاد معمول به قصد قربت نیست، دلش برای بچه هایش می‌سوزد، پای خدا را چرا به وسط بکشاند، خدایا من بخاطر تو من دارم به این بچه هایم این مال را می‌بخشم خدا هم ممکن است در جواب می‌گوید اگر بخاطر من است ببر ببخش به یک عده فقیر بیچاره چرا به بچه هایت می‌بخشی. اصلا عرفیت ندارد تصدق بر اولاد ظهورش در همین عدم قصد قربت است. ... ادامه روایت این است که وقال لایرجع فی الصدقة اذا ابتغی بها وجه الله، صدقه را دو قسم کرده، لایرجع فی الصدقة اذا ابتغی بها وجه الله عز و جل. ... وقتی لوجه الله نیست یعنی هبه.

ما رجوع که می‌کنیم به کلمات فقها می‌بینیم ادعایی که علامه در تذکره کرده که اجماع هست بر شرطیت قبض در هبه، ظاهراً اشتباه کرده ما هم تحت تاثیر این اقوال فکر کردیم تسالم هست بر شرطیت قبض در هبه اما جالب این است که خود علامه در مختلف قائل شده به عدم شرطیت قبض در هبه و نقل هم می‌کند از شیخ مفید، شیخ طوسی، سلار، ابن حمزه، که این‌ها قبض را در هبه معتبر نمی‌دانند، مختلف جلد ۶ صفحه ۲۷۰: الظاهر من كلام الشيخين رحمهما الله، شیخ مفید و شیخ طوسی، ان الاقباض شرط فی لزوم الهبة لا فی صحتها، بعد نگاه کنید مقنعه صفحه ۶۵۸ تعبیر شیخ مفید این است: اذا نحل الوالد لولده شيئاً و لم يقبضه الوالد و كان كبيراً لم تستقر الهبة و كان للاب الرجوع فيها و ان وهب لصغير من ذوی ارحامه شيئاً فلم يقبضه وليه كان له الرجوع فيه فان قبضه الولي مضت الهبة و لم يجز له الرجوع فيها. از این تعبیر علامه استفاده کرده که قبض را شرط استقرار هبه می‌داند شیخ مفید نه شرط انعقاد. حالا مهم نیست. اما شیخ طوسی در مبسوط و خلاف صریح گفته که قبض در صحت هبه شرط نیست. این جور تعبیر می‌کند، مبسوط جلد ۳ صفحه ۳۰۳: اذا وهب شيئاً و قبل الموهوب له الهبة ثم مات الواهب قبل القبض فهل تبطل الهبة ام لا؟ قيل فيه وجهان احدهما انه لا يبطل العقد بموت الواهب و هو الصحيح، قبل از قبض هبه اگر واهب بمیرد هبه منفسخ نمی‌شود، در حالی که اگر قبض شرط صحت هبه است باید بگوییم اصلاً هبه منعقد نشده است، ارث می‌شود برای فرزندان واهب.

[سؤال: ... جواب:] قولی نقل می‌کنند نگاه کنید در خلاف جلد ۲ صفحه ۱۴۶ من وهب لغيره عبداً قبل ان يهله شوال فقبله الموهوب له و لم يقبضه حتى يهله شوال ثم قبضه، عبدی را می‌بخشد زید به عمرو در ماه رمضان، اما عمرو با این که قبول کرد گفت قبلت نیامد عبد را تحویل بگیرد گذاشت رو دوم و سوم شوال رفت عبد را تحویل گرفت، زکات فطره‌اش بر کیست؟ از این جا باید کشف بکنیم که کی اول ماه شوال مالک این عبد بوده. مرحوم شیخ طوسی فرموده این موهوب‌له این آقای عمرو که زرنگی کرد نرفت این عبد را تحویل بگیرد که زکات فطره‌اش بیفتد به عهده واهب، نخیر، زکات فطره را باید خود موهوب‌له بدهد. و به قال الشافعی فی الامّ و هو قول مالک و قال ابواسحاق الفطرة على الواهب لان الهبة تملك بالقبض دليلنا ان الهبة منعقدة بالايجاب و القبول و ليس من شرط انعقادها القبض و فی اصحابنا من قال القبض شرط فی صحة الهبة. خیلی عجیب است، چیزی که ما مشهور می‌دانیم ایشان تعبیر می‌کند و فی اصحابنا من قال القبض شرط فی صحة الهبة.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً شما بحث فقهی نکن، مگر عبد داری، می‌خواهی بینی زکات فطره‌اش به گردنت است یا نه، ما می‌خواهیم نظر شیخ طوسی را راجع به این که الهبة لاتملك الا بالقبض یا ان الهبة تملك بالايجاب و القبول بفهمیم که فهمیدیم، تصریح کرد گفت الهبة تملك بالايجاب و القبول. دليلنا ان الهبة منعقدة بالايجاب و القبول و ليس من شرط انعقادها القبض، حالا شما در آن بحث زکات فطره می‌گویید نان‌خوار نشده این عبد تا پیش این نفر دوم نیاید، حالا آن بحث دیگری است آن بحث حاشیه‌ای است.

این هم راجع به نظر شیخ طوسی. مختلف در ادامه می‌گوید و به قال ابن البراج، ابن براج هم همین را می‌گوید که در صحت هبه قبض شرط نیست. مهذب جلد ۲ صفحه ۹۵: اذا وهب شیئا و قبل الموهوب له الهبة و مات الواهب قبل القبض لم يبطل العقد بموته و قام الوارث مقامه فی ذلك. منتها چون جایز است بعد از موت واهب می‌تواند این وارث واهب رجوع بکند این یک حرف دیگری است، اما ارث نیست، لم يبطل العقد بموته، لزومش با قبض است.

سلار در مراسم صفحه ۱۹۹، ابن حمزه در الوسيلة صفحه ۳۷۸، ابن ادريس در سرائر جلد ۳ صفحه ۱۷۱، همه این‌ها را اسم می‌برد بعد در ادامه مختلف می‌گوید و قال ابوالصلاح انه شرط الصحة و نقله ابن ادريس عن اكثر علماءنا، ابن ادريس اكثر علما قائلند که قبض شرط صحت است، و الوجه الاول، قول وجیه در مسأله همین است که بگوئیم شرط صحت هبه قبض نیست. علامه بزرگوار! شما در تذکره صریحا گفته اجماع داریم بر شرطیت قبض در هبه حالا شما در مختلف بر خلافش نظر دادی. حالا که این‌طور شد چکار بکنیم؟ چند روایت دلیل بر این بود که الهبة لاتكون هبة حتى يقبضها، مفاد برخی از روایات بود که خواندیم، که یعنی هبه هبه نیست یعنی نافذ نیست قبل از قبض. در مقابل دو روایت صحیحه بود که مفادش این بود که هبه نافذ است و لو قبض نکند موهوب له آن را.

مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک اول فرمودند این روایات با هم متعارضند، اتفاقا ادله عدم شرطیت قبض در هبه اختصاص به آن دو روایت صحیحه که یکی صحیحه ابی بصیر بود که الهبة جائزة قبضت او لم تقبض، ربطی به او ندارد یک روایت سومی است روایت عبدالرحمن بن سیابه است سندش ضعیف است در وسائل جلد ۱۹ صفحه ۲۳۲: اذا تصدق الرجل بصدقة او هبة قبضها صاحبها او لم يقبضها فهي جائزة یعنی فهی نافذة. این هم هست یعنی در واقع ادله عدم شرطیت قبض شد دو تا روایت صحیحه که جلسه قبل خواندیم یکی را این جلسه خواندیم صحیحه ابی بصیر و یکی هم روایت ضعیفه روایت عبدالرحمن بن سیابه.

آقای خوانساری اول فرمودند ممکن است کسی بگوید شهرت موافق است با شرطیت قبض، و لذا روایات شرطیت قبض را ما ترجیح می‌دهیم، و اگر هم تعارض مستقر باشد و تساقط بکنند روایات، رجوع می‌کنیم به استصحاب عدم حصول ملکیت برای موهوب له قبل از قبض. بعد آقای خوانساری نقل می‌کنند این بیان را که مطرح می‌کنند می‌گویند این که گفته‌اند به اصل عدم الملكية قبل القبض رجوع می‌کنیم نکته‌اش این است که می‌گویند دلیل بر نفوذ عموم اوفوا بالعقود است اوفوا بالعقود هم دلیل بر لزوم عقد است، هبه که عقد لازم نیست، اگر هم نافذ باشد لازم نیست پس اوفوا بالعقود قطعا شامل هبه قبل القبض نمی‌شود چون هبه قبل القبض قطعا هبه لازمه نیست، اوفوا بالعقود ارشاد به لزوم است، پس اوفوا بالعقود می‌رود کنار این روایات تعارض کرد یا شهرت مطابق با روایت شرطیت قبض است فهو، اگر قبول ندارد مرجحیت شهرت را تعارضا تساقطا استصحاب می‌کنیم عدم حصول ملکیت موهوب له را قبل از قبض.

بعد خود آقای خوانساری وارد عمل شده گفته این طور هم نیست، اما این که می گوید شهرت با روایات شرطیت قبض است به چه درد می خورد؟ شهرتی موجب ترجیح خبر مشهور بر خبر غیر مشهور می شود که این شهرت ناشی باشد از اعراض از آن خبری که خلاف مشهور است، نه ناشی باشد از این که مشهور از باب اذن فتخیر به آن روایات اول عمل کردند که دال بر شرطیت قبض است این که خبر اول را شاذ نادر نمی کند اعراض مشهور از سند درست نمی شود، مشهور هر دو خبر را روی چشم گذاشتند بوسیدند بعد گفتند از باب اذن فتخیر که نظر مشهور است تخیر در خبرهای متعارض عمل کردند به طائفه دال بر شرطیت قبض این که بدرد نمی خورد.

اما ادعای اجماع بر شرطیت قبض او را که دیگر اصلا نگوئید، راست هم می گویند، ما هم که جلسه قبل مطرح کردیم امروز عذرخواهی کردیم پشیمان شدیم با وجود آن کلام علامه در مختلف. اما این که گفتید استصحاب می کنیم عدم ملکیت موهوبه را قبل القبض با اجازه شما ما استصحاب در شبهات حکمیه را اصلا قبول نداریم. در بین معاصرین شما آقای زنجانی هم نظر هستند با آقای خوانساری، می گویند اصلا ادله استصحاب موردش و منصرف الیهش شبهات موضوعیه است در شبهات حکمیه نه استصحاب بقای حکم نه استصحاب عدم حکم هیچ کدام جاری نیست این غیر از نظر آقای خوئی است. ایشان می گفت استصحاب در شبهات حکمیه مشمول دلیل استصحاب است، بخاطر تعارض در استصحاب بقای احکام در شبهات حکمیه من استصحاب در بقای احکام را جاری نمی دانم چون تعارض می کند بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زاید. توضیحش در جای خودش. آقای خوانساری قصور مقتضی قائل است، آقای زنجانی قصور مقتضی قائلند می گویند اصلا این ادله شامل شبهات حکمیه نمی شود.

یک بیانی هم هست بگویم بد نیست. آن بیان این است که حالا غیر از این که مورها همه شبهات موضوعیه است و تا زمان والد شیخ بهایی هم هیچ یک از علما تمسک به این لاتنقض الیقین بالشک در شبهات حکمیه نکرده، غیر از او، آخه در شبهات حکمیه که نمی شود همین جوری استصحاب کرد، اول باید فحص کنی، در این روایات چرا نگفته فحص بکنید بعد استصحاب جاری کنید؟ این برای عرف احتمال می آورد که نکند اصلا علت این که نگفت لاتنقض الیقین بالشک بعد الفحص فی الشبهات الحکمیه این بخاطر این است که اصلا روایت ناظر به شبهات حکمیه نیست.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا حالا این دیگه می شود بیان آقای زنجانی، آقای زنجانی روی همین حساب می گوید رفع ما لایعلمون را هم می گوید شامل موارد جهل بسیط در شبهات حکمیه نمی شود چون رفع ما لایعلمون هم نگفت بعد الفحص، و لذا یا حمل می شود بر شبهات موضوعیه یا حمل می شود بر رفع ما لایلتفتون الیه، حالا آنها را آقای خوانساری نگفته، شما تکمیل کنید. بعد آقای خوانساری می فرمایند اما تکمیل نکنید!! چون من رفع ما لایعلمون را در شبهات حکمیه قبول دارم، او تکمیل بکنید برای این بود که اشکال ایشان را جواب بدهیم که آقای زنجانی در براءت هم

می‌گویند شامل شبهات حکمیه نمی‌شود ولی آقای خوانساری آن‌جا اشکال نمی‌کند. می‌گویند رفع ما لایعلمون را ما می‌آییم جاری می‌کنیم شرطیه القبض فی حصول الملكية فی الهبة را با برائت از این شرطیت بر می‌داریم، شک داریم شرطیت دارد قبض در حصول ملکیت در صحت هبه، رفع ما لایعلمون. همان کاری که شیخ انصاری در مکاسب می‌کرد ایشان هم همان کار را کرده، برائت از شرطیت در معاملات.

[سؤال: ... جواب:] بر علیه هر کی، بر علیه خدا و پیامبر که نیست. امتنان نوعی است، رفع شد مجهولات از امت. حالا این‌جا به ضرر واهب تمام می‌شود، جای دیگر همین واهب از کس دیگر ده برابر پول هبه به او می‌رسد آن وقت از این برائت استفاده می‌کند او هم لذت می‌برد، غصه نخور.

بعد آقای خوانساری فرمودند: تازه مگر عمومات که می‌خواستند رجوع کنند به آن عام فوقانی برای نفی شرطیت قبض منحصر به اوفوا بالعقود است آقا؟ منحصر به اوفوا بالعقود نیست. ما عمومات دیگری داریم دال بر نفوذ معاملات از جمله هبه، نیاز به اوفوا بالعقود نیست، حالا آن عمومات چیست، ایشان یک روایتی می‌خواند صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله و عبدالله بن سلیمان وسائل جلد ۱۹ صفحه ۲۳۷ این را می‌تواند عام فوقانی باشد به نظر ایشان. سألنا ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل يهب الهبة أیرجع فیها ان شاء ام لا فقال تجوز الهبة لذوی القرابة و الذی یثاب عن هبته و یرجع فی غیر ذلک ان شاء، هبه لازم است در هبه به ذی رحم و هبه معوضه ولی در غیر این‌ها جایز است رجوع واهب در هبه، خب این ظاهرش این است که هبه صحیح است ولی رجوع جایز است، یعنی هبه صحیح غیر لازم، اطلاق هم دارد چه قبض شده باشد مال موهوب توسط موهوب‌له یا قبض نشده باشد، پس هبه و لو قبل القبض طبق اطلاق این ذیل می‌گوید یجوز للواهب الرجوع فیها، ظاهر جواز رجوع این است که داخل شد در ملک موهوب‌له ولی جایز است رجوع پس این می‌شود عام فوقانی بعد از تعارض روایات به این رجوع می‌کنیم. نتیجه‌اش می‌شود عدم شرطیت قبض در صحت هبه.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا هفته آینده.

و الحمد لله رب العالمین.